

بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم □ ۲۳

نیستند. هدف اصلی ما از این بررسی‌ها این است که روشن شود: حقیقت علم، چیزی جز خود «وجدان» و «بدهت» نیست و آن چه به عنوان معیار و ملاک علم برای همه‌ی عقلا مقبول و مسلم دانسته شده، همانا خود «علم» است. به بیان دیگر باید گفت که «علم» یک حقیقت «خود معیار» است و همه‌ی کسانی که به وجدانی و بدیهی بودن چیزی اعتماد می‌کنند، در واقع به «خود معیار» و «خود بنیاد» بودن علم، اقرار و اعتراف می‌کنند؛ بدون آن که خود به این امر توجه داشته باشند.



فصل ۱

بررسی نظریه‌ی علم حصولی

وجود ذهنی: علم حصولی

یکی از مشهورترین نظریات درباره‌ی علم، نظریه‌ی «علم حصولی» است. می‌گویند:

المَعْرُوفُ مِنْ مَذْهَبِ الْحُكَمَاءِ أَنَّ لِهَذِهِ الْمَاهِيَاتِ الْمَوْجُودَةَ فِي الْخَارِجِ الْمُرْتَبَةَ عَلَيْهَا آثَارُهَا وَجُوداً آخَرَ لَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهَا فِيهِ آثَارُهَا الْخَارِجِيَّةُ بِعَيْنِهَا وَ إِن تَرْتَّبَتْ آثَارُ آخَرَ غَيْرَ آثَارِهَا الْخَارِجِيَّةِ وَ هَذَا النَّحْوُ مِنَ الْوُجُودِ هُوَ الَّذِي نُسَمِّيهِ الْوُجُودَ الذَّهْنِيَّ وَ هُوَ عِلْمُنَا بِمَاهِيَاتِ الْأَشْيَاءِ^۱

طریق معروف حکما اینست که این ماهیات موجود در خارج که آثارشان بر آنها مترتب است، وجود دیگری دارند که در آن، آثار خارجی‌شان عیناً بر آنها مترتب نیست، هر چند آثاری دیگر غیر از آثار خارجی [بر آنها] مترتب می‌شود. و این نحو از وجود، همان است که آن را وجود ذهنی می‌نامیم و آن، علم ما به اشیاء است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، برای ماهیات، دو نحوه‌ی از وجود (خارجی و

۱. نهاية الحکمة / ۳۴.

ذهنی) قائل شده‌اند که هر کدام منشأ آثار خاص خود هستند و سپس تصریح کرده‌اند که علم ما نسبت به ماهیات اشیا، همین وجود ذهنی آنهاست.^۱ حاج ملاهادی سبزواری از این عقیده، چنین یاد کرده است:

لِلشَّيْءِ غَيْرُ الْكَوْنِ فِي الْأَعْيَانِ كَوْنٌ بِنَفْسِهِ لَدَى الْأَذْهَانِ^۲
برای [هر] چیز غیر از هستی عینی، هستی مستقلی در اذهان می‌باشد.

این فیلسوفان معتقدند که هر ماهیتی دو نحوه از وجود را داراست: یکی وجود خارجی و دیگری وجود ذهنی. وجود خارجی و ذهنی هر چیز، با هم اتحاد ماهوی دارند و تفاوتشان صرفاً در آثار وجودی‌شان است. به عنوان مثال آتش، ماهیتی است که حرارت و سوزاندگی، اثر وجود خارجی آن است، ولی وجود ذهنی همین آتش، این اثر را ندارد. علامه‌ی طباطبایی در «نهایة الحکمة» علم حصولی به اشیا را مساوی با وجود ذهنی آنها دانسته است:

قَدْ تَقَدَّمَ فِي بَحْثِ الْوُجُودِ الذِّهْنِيِّ أَنَّ لَنَا عِلْمًا بِالْأَشْيَاءِ الْخَارِجَةِ عَنَّا
فِي الْجُمْلَةِ بِمَعْنَى أَنَّهَا تَحْضُرُ عِنْدَنَا بِمَاهِيَّاتِهَا بِعَيْنِهَا لَا بِوُجُودَاتِهَا
الْخَارِجِيَّةِ الَّتِي تَتَرْتَّبُ عَلَيْهَا آثَارُهَا الْخَارِجِيَّةُ فَهَذَا قِسْمٌ مِنَ الْعِلْمِ وَ
يُسَمَّى عِلْمًا حُصُولِيًّا.^۳

در بحث وجود ذهنی گذشت که ما فی الجملة به اشیا خارج از خود، علم داریم؛ به این معنا که ماهیات آنها، عیناً نزد ما حاضرند [البته] نه با وجودهای خارجی‌شان - که آثار خارجی آنها بر آن مترتب است - پس این، نوعی از علم است و علم حصولی نامیده می‌شود.

فرض اتحاد ماهوی میان وجود ذهنی و خارجی اشیا، برای این است که حکایت‌گری وجود ذهنی (مفاهیم) اشیا را از وجود عینی آنها، توجیه نمایند. اما

۱. اگر برخی از صاحب نظران معاصر این سخن را نپذیرفتند، خللی در انتقادهای وارد بر نظریه‌ی علم حصولی وارد نخواهد شد. ادامه‌ی مباحث این نکته را روشن خواهد کرد.

۲. شرح المنظومة / ۲ / ۱۲۱.

۳. نهایة الحکمة / ۲۳۶.

بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم □ ۲۷

سخن ما با این فلاسفه، درست در همین نقطه است که: این حکایت‌گری به چه دلیل است؟ آیا ادله‌ی اثبات وجود ذهنی، اتحاد ماهوی بین ذهن و عین را ثابت می‌کند تا از این طریق، حکایت‌گری وجود ذهنی از وجود خارجی، اثبات شود؟ سؤال اساسی‌تر این است که: به چه مجوزی از واقعیت خارج از ذهن، سخن گفته می‌شود؟

تفکیک بحث وجود ذهنی از بحث علم

یکی از شاگردان میرز علامه طباطبایی در تعلیقه‌ای که بر «نهایة الحکمة» آورده، به نکته‌ای دقیق اشاره نموده که ترجمه‌ی آن چنین است:

کسانی که وجود ذهنی را اثبات می‌کنند، باید اولاً به وجود ذهن و صور و مفاهیم ذهنی استدلال نمایند و ثانیاً بر این که این مفاهیم ذهنی، از موجودات عینی، حکایت‌گری می‌کنند و مطابق با آنها هستند، استدلال نمایند. و همه‌ی آنچه برای اثبات وجود ذهنی به آن تمسک شده، ناظر به مطلب اول است - چنان که در متن [نهایة الحکمة] ملاحظه می‌کنی - و حق این است که وجود ذهن و صور و مفاهیم ذهنی، به علم حضوری ثابت است و نیازی به برهان ندارد. پس آنچه در این جا به عنوان دلیل آورده می‌شود، از حدّ تنبّه دادن برای جلب توجه فرد غافل، تجاوز نمی‌کند. و اما اثبات مطابقت موجود ذهنی با [موجود] خارجی، امری است که پیرامون آن نزد فلاسفه‌ی غرب، مناقشات زیادی واقع شده، ولی هنوز در فلسفه‌ی اسلامی، جایگاه مناسب خود را پیدا نکرده است.^۱

طبق این بیان، ادله‌ی اثبات وجود ذهنی بیش از این اثبات نمی‌کند که صور و مفاهیمی در ذهن انسان، موجود است. البته این مطلب به خاطر بداهتش، احتیاج به دلیل و برهان هم ندارد و استدلال‌های فلاسفه در این بحث، صرفاً جنبه‌ی تذکر و تنبّه دادن به شخص غافل را دارد. اما این استدلال‌ها، هیچ کدام اتحاد ماهوی بین وجود

۱. تعلیقة علی نهایة الحکمة (مصباح) / ۶۶.



ذهنی و خارجی اشیا و حکایت‌گری ذهن از خارج را اثبات نمی‌کند و اصولاً ناظر و مربوط به آن هم نمی‌باشد، بلکه به قول ایشان، هنوز جایگاه مناسب خود را در فلسفه‌ی اسلامی پیدانکرده؛ هر چند که فلاسفه‌ی غرب در این زمینه، ردّ و اثبات‌های زیادی را مطرح کرده‌اند.

خلاصه این‌که: بحث وجود ذهنی از بحث «اتحاد ماهوی بین ذهن و خارج و حکایت یکی از دیگری» جداست. بنابراین برای این حکایت‌گری، باید ادله‌ای غیر از آنچه برای اثبات وجود ذهنی آورده‌اند، ارائه‌گردد.

ناتوانی نظریه‌ی وجود ذهنی در توضیح کاشفیت علم

توجه به این امر از جانب صاحب تعلیقه‌ی فوق، زمینه‌ساز توجه عمیق‌تریکی از شاگردان ایشان به مسأله‌ی وجود ذهنی شده تا در تعلیقه‌ی خود بر نه‌ایة الحکمة صریحاً اظهار نماید که:

إِنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِّنَّا يَجِدُ فِي ذَهْنِهِ مَفَاهِيمَ وَ هَذِهِ الْمَفَاهِيمُ مِنْ جِهَةِ أَنَّهَا حَاكِيَةٌ بِالذَّاتِ لِمَا وَرَاءَهَا عُلُومٌ حُصُولِيَّةٌ.^۱

همانا هر یک از ما در ذهن خود، مفاهیمی را در می‌یابد و این مفاهیم از جهت این‌که ذاتاً از ماوراء خود، حکایت می‌کنند، علم‌های حصولی هستند.

الْوُجُودُ الذَّهْنِيُّ شَأْنُهُ الْحِكَايَةُ لِمِصْدَاقِهِ وَ وَاقِعُهُ بِحُكْمِ الْوَجْدَانِ وَ أَمَّا حَدِيثُ مُطَابَقَتِهِ لِمَا نَعْتَقِدُهُ مِصْدَاقاً لَهُ فَهُوَ أَمْرٌ آخِرٌ إِذْ رُبَّمَا يَقَعُ خَطَأٌ فِي التَّطْبِيقِ.^۲

شأن وجود ذهنی به حکم وجدان، حکایت‌گری از مصداق و واقعیت آن است ولی سخن گفتن از مطابقت آن (وجود ذهنی) با آن‌چه ما آن را مصداقش می‌شماریم، امر دیگری است. زیرا چه بسا اشتباهی در تطبیق [وجود ذهنی با آن‌چه مصداقش می‌دانیم] رخ دهد.

۱. تعلیقه‌ی فیاضی بر نه‌ایة الحکمة / ۴ / ۹۱۷.

۲. همان / ۱ / ۱۴۵.

ایشان در تعلیقات خود در همین موضوع می‌فرماید:

إِنَّ حِكَايَةَ الصُّورَةِ الذَّهْنِيَّةِ لَوَاقِعِهَا أَعَمُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ وَاقِعُهَا مَا نَحْسَبُهُ
وَاقِعاً لَهَا أَوْ غَيْرَهُ فَرُبَّمَا يَقَعُ الْخَطَأُ فِي التَّطْبِيقِ.^۱

همانا حکایت‌گری صورت ذهنی از واقع خودش، اعم است از این‌که واقع آن، همان چیزی باشد که آن را واقعش می‌پنداریم، یا غیر آن باشد. پس چه بسا اشتباه در تطبیق رخ دهد.

ایشان در ادامه‌ی توضیحات خود با بیان مثالی روشن می‌کند که هرچند حکایت‌گری وجود ذهنی از مصداق واقعی‌اش، به حکم وجدان، بدیهی و مسلم است، اما لازمه‌ی این حکایت‌گری، این نیست که «محکمی عنه» آن را در خارج از ذهن، واقعی بدانیم و به همین جهت تصریح می‌کند که حکایت‌گری وجود ذهنی از مصداق واقعی‌اش، لازم نمی‌آورد که آن مصداق، وجود خارجی داشته باشد:

فَالْحِكَايَةُ لَا تَسْتَلْزِمُ وُجُودَ الْمَحْكِيِّ فِي الْخَارِجِ.^۲

پس حکایت‌گری [وجود ذهنی از مصداق واقعی‌اش] مستلزم وجود محکی [عنه] در خارج نیست.

با این ترتیب آنچه ایشان، «حکایت‌گری ذاتی وجود ذهنی از مصداقش» نامیده، مسأله‌ی اصلی در باب علم را حل نمی‌کند. این مسأله همان «کاشفیت علم از آن چیزی است که ما آن را مکتشف می‌دانیم» یا به تعبیر دیگر «مطابقت علم با معلوم خارجی» است که در بیان ایشان، کماکان لاینحل مانده است.

وجدان: تنها معیار واقعی بودن

اما سخن اصلی در همان مدّعی اولیه‌ی این محشّی محترم است؛ که اصل حکایت‌گری وجود ذهنی را از مصداق واقعی خود، به حکم وجدان، مسلم دانسته است. سؤال اساسی این است که به چه مجوزی برای وجود ذهنی، مصداق واقعی قائل

۱. تعلیقه‌ی فیاضی بر نه‌ایة الحکمة / ۱ / ۱۵۰.

۲. همان.

می‌شویم؟ اصل این‌که خارج از وجود ذهنی واقعیتی هست، چگونه برای ما احراز می‌شود؟ ابتدا باید اصل واقعیت اثبات شود تا سپس درباره‌ی حکایت‌گری وجود ذهنی از آن واقع، سخن بگوییم.

اگر ما جز از طریق صور و مفاهیم ذهنی، راهی به سوی واقع و خارج نداشتیم، چگونه می‌توانستیم سخن از واقع بگوییم؟ اگر ما بودیم و یک سری صورت‌های ذهنی، حداکثر واقعیتی که می‌توانستیم ادعا کنیم، همان وجودات ذهنی بود، اما این‌که این وجودات، صور و مفاهیمی هستند که از مصداق واقعی خود حکایت می‌کنند، هرگز قابل اثبات نبود. نه فقط قابل اثبات نبود، بلکه قابل فرض هم نبود؛ چرا که اصلاً «فرض» مصداق واقعی داشتن برای وجودهای ذهنی، فرع بر این است که یک امر واقعی برای ما «کشف» شده باشد. آیا چنین کشفی برای ما رخ داده است؟ به بیان دیگر: «به چه دلیل، «محکمی‌عنه» وجود ذهنی را مصداق یک امر واقعی می‌دانیم؟» اما سؤال ریشه‌ای‌تر این است که ما به چه مجوزی کلمه‌ی «واقعی» را به چیزی اطلاق می‌کنیم؟ مقصود ما از این واژه چیست؟ اگر دقت کنیم، در می‌یابیم که کلمه‌ی «واقعی» فقط به چیزی که آن را وجدان می‌کنیم، اطلاق می‌شود و تنها معیار واقعی بودن یک چیز، وجدانی بودن آن است. ما خود را «واقعی» و غیر موهوم می‌دانیم، تنها به این دلیل که «خود» را وجدان می‌کنیم. کمالات خود را (از قبیل علم و حرّیت) نیز واقعی می‌دانیم، صرفاً به این دلیل که خود را عالم و حرّ می‌یابیم. هیچ معیاری جز وجدان کردن برای این‌که چیزی را «واقعی» بنامیم، وجود ندارد. «وجدان» هم چیزی جز «کشف» نیست و اگر کشف و وجدانی در کار نبود، اصلاً چیزی که آن را «واقعی» بنامیم، برای ما مطرح نمی‌شد.

بنابراین همه‌ی ما حقیقتی به نام «کشف» و «وجدان» را می‌شناسیم که غیر از ذهن و واقعیات خارج از ذهن است. و به واسطه‌ی همین حقیقت می‌توانیم از «واقعی» بودن چیزی سخن بگوییم. همچنین به برکت همین حقیقت می‌توانیم به حکایت‌گری وجود ذهنی از مصداق و واقع خود، قائل شویم. مفهوم «حاکمی» صرفاً با تکابه همین حقیقت برای ما معنا دارد؛ یعنی مفهومی که منطبق بر یک امر واقعی و گزارشگر آن است.

بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم □ ۳۱

آنچه در فلسفه و کلام، «بدهت» نامیده می‌شود، چیزی جز همین حقیقت نیست. «بدهت» یعنی روشنایی و آشکاری یا ظهور. «وجدان» هم حقیقتی جز ظهور و روشنایی نیست.

علم: روشنایی و ظهور

نتیجه‌ی نهایی بحث این است که ما، هم اصل این‌که واقعی در خارج از ذهن وجود دارد و هم حکایت‌گری وجود ذهنی از آن واقع خارجی را، تنها به دلیل کشف و وجدان، می‌پذیریم. این کشف، حقیقتی جز ظهور و روشنایی ندارد که از آن به «بدهت» نیز تعبیر می‌کنیم.

نام دیگری که برای این حقیقت به کار می‌بریم، «علم» است. وقتی می‌گوییم به چیزی «علم» داریم، مقصودمان جز این نیست که آن چیز برای ما ظاهر و آشکار است. بنابراین ما بدون وساطت صور و مفاهیم ذهنی، به اصل واقعیت خارج از ذهن، «علم» پیدا می‌کنیم و اگر در موردی وجود ذهنی را حاکی از یک مصداق خاص و منطبق بر آن می‌دانیم، فقط و فقط به برکت همین علم و ظهور و بدهت است. پس نه در اصل این‌که خارج از ذهن، واقعیتی هست و نه در تعیین مصداق آن واقعیت خارجی، محتاج به صور ذهنی نیستیم. بلکه اصل وجود صور و مفاهیم و حکایت‌گری آن‌ها را فقط به واسطه‌ی علم و روشنایی می‌پذیریم.

علم حصولی: خلط علم با معلوم

با توجه به این توضیحات، چه وجهی دارد که صورت‌های ذهنی را «علم» بنامیم؟ «علم» حقیقتی ماورای ذهن و واقعیات خارج از ذهن است که اصل وجود صور ذهنی و حکایت‌گری آن‌ها از خارج، به برکت آن اثبات می‌شود. با این ترتیب «علم» نامیدن صور ذهنیه، اشتباه بسیار بزرگی است. همه‌ی ما حقیقت «علم» را که چیزی جز ظهور و روشنایی یا بدهت نیست، می‌شناسیم. این حقیقت هیچ‌گاه برای ما ناشناخته نبوده است. اما بدون توجه به این‌که آن را می‌شناسیم، از وجود صور ذهنی و حکایت‌گری آن‌ها از خارج، سخن می‌گوییم؛ غافل از این‌که نفس مفهوم «حکایت‌گری» یا «مطابقت



ذهن با خارج» نشانگر حقیقت کشف و علم و وجدان است. اگر کشف و کاشفی در کار نبود، نه کلمه‌ی «واقعی» برای ما مفهوم داشت و نه چیزی از «حکایت‌گری» و «انطباق ذهن با خارج» می‌فهمیدیم. پس ما حقیقت علم را به خوبی می‌شناسیم و آن را غیر از صورت‌های ذهنی می‌دانیم. صور ذهنی، همگی معلوم و مکشوف ما هستند؛ در حالی که علم، خود کشف است. نباید حساب کشف را با مکشوف اشتباه بگیریم. آنچه که فلاسفه «علم حصولی» می‌نامند، در حقیقت صورت‌های ذهنی‌ای هستند که به نور علم برای ما مکشوفند. به تعبیر دیگر این‌ها معلومات ما هستند، نه علم ما. اگر هم این معلومات ذهنی را حاکی از واقعیّات خارج از ذهن بدانیم، همین حاکی بودن هم به نور علم برای ما احراز و بلکه فرض می‌شود.^۱

با این ترتیب اشکال اساسی این است که فلاسفه علم را با معلوم اشتباه گرفته‌اند و آنچه علم حصولی نامیده‌اند، چیزی جز بخشی از معلومات ما نیست و این در حالی است که همه‌ی آن‌ها - بدون استثنا - حقیقت علم را، که چیزی جز ظهور و روشنایی و بدهت نیست، می‌شناسند و به صراحت از آن سخن می‌گویند. البته این شناخت همراه با غفلت از حقیقت آن است و همین تذکرات می‌تواند ایشان را از غفلت و بی‌توجهی نسبت به آنچه می‌شناسند، خارج سازد. نکته‌ی جالب توجه این است که هیچ‌کس در شناخت نور علم، خطا نمی‌کند و به تعبیری که قبلاً از ملاحظه‌ها نقل کردیم، «لبس» و «اشتباه» در شناخت آن، راه ندارد و این خود، یکی از نشانه‌های نور بودن علم است. در ادامه‌ی مباحث، این نکته‌ی مهم را به تفصیل بیان خواهیم کرد. ان شاء الله.

۱. در عبارتی که از آقای فیاضی نقل شد، ملاحظه کردیم که ایشان به امکان وقوع خطا در تطبیق صورت ذهنی با آنچه مصداقش انگاشته می‌شود، صریحاً اعتراف کرده است. همین نکته کافی است برای آن‌که ما نتوانیم صورت ذهنی خود را با علم یکی بدانیم. «علم» آن حقیقتی است که تطبیق یا عدم تطبیق صورت ذهنی را با واقع خارجی نشان می‌دهد. پس دیگر «امکان وقوع خطا در تطبیق آن با خارج» معنا ندارد. نتیجه این‌که: اگر در مورد چیزی (مانند صورت ذهنی) امکان وقوع خطا در تطبیق با واقع وجود داشته باشد، به همین دلیل نمی‌توانیم آن را علم بدانیم.